

یادداشت‌های وزیر امور خارجه

○ دکتر عباسعلی خلعتبری

اشاره

دکتر عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه دهه پنجاه (۱۳۵۷-۱۳۵۱) محمدرضا پهلوی در سال ۱۲۹۱ش در تهران به دنیا آمد. پس از پایان دوره ابتدایی، برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دوره متوسطه را آن جا سپری کرد. وی در همان کشور دانشنامه خود را از مدرسه سیاسی پاریس و دکترایش را در رشته حقوق بین‌الملل از دانشگاه پاریس گرفت. در ۱۳۲۱ مشاغل دولتی را با ورود به وزارت دارایی آغاز کرد. اما خیلی زود در وزارت امور خارجه شاغل شد و از ۱۳۲۳ تا اواخر دهه سی این مناصب را به عهده داشت: دبیر دوم سفارت ایران در سوئیس (۱۳۲۳)، دبیر اول سفارت ایران در لهستان (۱۳۲۶)، رایزن سفارت ایران در فرانسه (۱۳۳۱)، سفیر ایران در ورشو (۱۳۳۸). خلعتبری در سال ۱۳۴۰ به دبیرکلی سازمان پیمان مرکزی (سنتو) منصوب شد و به آنکارا رفت و تا هفت سال این سمت را به عهده داشت. در سال ۱۳۴۷ به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد. دو سال بعد (۱۳۴۹) قائم‌مقام این وزارت‌خانه شد و در سال ۱۳۵۱ به عنوان وزیر خارجه از محمدرضا پهلوی حکم گرفت. با استعفای دولت جمشید آموزگار در ۱۳۵۷ او نیز از این سمت کنار رفت و بازنشسته شد. عباسعلی خلعتبری در فروردین ۱۳۵۸ یادداشت‌هایی از خود به جا گذاشت که در خور اهمیت است. اول اینکه عالی‌ترین مقام وزارت خارجه حکومت پهلوی از مناسبات ایران و آمریکا با تکیه بر سابقه آن مطالبی ارائه می‌دهد که برای پژوهندگان تاریخ در حکم سند است. دوم این که برخی از نکات این یادداشتها برای نخستین بار ارائه می‌شود، و بعضی قرینه‌ای نو برای تک‌گفته‌ها و تک‌نوشته‌های پیشین است. و سوم این که یادداشتها، با این که در نخستین ماه از سال ۱۳۵۸ نگاشته شده، به دور از ملاحظات و مناسبات زمان خویش است و صفت تاریخی

آن کاملاً برجسته است.

نگاهی گذرا به سیاست خارجی ایران در دهه پنجاه

در تابستان سال ۱۳۵۱ هنگامی که قائم‌مقام وزیر امور خارجه بودم در نتیجه برکناری اردشیر زاهدی به وزارت معین گردیدم. از روابط ایران با کشورهای شرق و غرب با سابقه‌ای که از مأموریت در لهستان و بعداً ترکیه (ستو) به دست آورده بودم اطلاع کافی داشتم که بتوانم امور مرجوعه را انجام دهم. باید توجه دهم که وزیر امور خارجه و دستگاه وزارت امور خارجه اجراکنندگان سیاستی هستند (بودند) که از طرف شاه طرح‌ریزی شده بود و شخص او مرتباً و هر روزه وزیر امور خارجه را می‌پذیرفت و گزارشها را می‌دید و دستور برای کارهای جاری می‌داد. سیاست ایران به طور کلی روی همکاری با کشورهای غربی استوار بود و با آمریکا روابط نزدیک و خاص داشت. شخص شاه با رؤسای جمهوری آمریکا رابطه شخصی برقرار می‌نمود و مرتباً از هر رئیس جمهوری که تازه انتخاب می‌شد با مسافرت به واشنگتن دیدن می‌نمود.^۱ با آنها مکاتبه و حتی مکالمه تلفنی مستقیم داشت و از طریق دفتر مخصوص مستقیماً و بدون اطلاع وزرای امور خارجه به سفیر ایران در واشنگتن دستورهایی می‌داد و مأموریت‌هایی محول می‌نمود.

۱۰۸

همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی و ترس از کمونیسم که خطر اصلی دیده می‌شد^۲ چیزی بود که ورود ایران را به پیمان بغداد (بعداً پیمان ستو) باعث گردید. این پیمان و پیش از آن پیمان سعدآباد به ابتکار و با تشویق انگلستان تأسیس شده بودند ولی آمریکا نیز بعداً (هر چند به طور ناکامل) به عضویت ستو درآمد و مخصوصاً عضو کمیته نظامی ستو بود و در کنفرانسهای سالیانه شورای ستو شرکت می‌نمود.

عضویت آمریکا در ستو با امضاء قرارداد ۱۹۵۸ صورت گرفت و پیش‌بینی می‌کند که در صورت تجاوز به سرزمین متفقین (ایران - ترکیه - پاکستان) شورای ستو به مشورت برای رفع تجاوز خواهد پرداخت و چون این تعهد از نظر ایران رضایت‌بخش نبود یک قرارداد سرّی دوجانبه ایران و آمریکا نیز بعداً امضاء گردید که در صورت تجاوز به خاک ایران (منظور تجاوز از طرف شوروی است) دولت آمریکا مطابق قانون اساسی آمریکا برای رفع تجاوز به ایران کمک خواهد نمود.^۳ با این قراردادها یک همکاری نزدیک بین ایران و آمریکا آغاز گردید که در زمینه‌های مختلف به خصوص مبادله اطلاعات و تجهیزات و روابط نظامی بود.

درباره مبادله اطلاعات چه مستقیماً بین سازمانهای اطلاعاتی دو کشور تماس مستقیم برقرار بود و چه هم در خصوص آنچه جنبه منطقه‌ای داشت و برای ترکیه و پاکستان نیز مفید بود «گروه نمایندگان ملی» مرکب از نمایندگان پنج کشور عضو ستو به این مبادله اطلاعات می‌پرداخت.

نمایندگان ایران در گروه مذکور از صاحب‌منصبان ساواک بودند.

درباره روابط نظامی که آن هم مستقیماً از طرف شاه به مقامات نظامی دستور صادر می‌شد دو جنبه داشت: یکی خرید اسلحه و یکی تعلیمات نظامی افسران و واحدهای نظامی ایران به طوری که ارتش ایران بتواند با ارتشهای سایر دول عضو سنتو همکاری نماید و تعلیمات و اسلحه‌شان تقریباً یکسان باشد. برنامه خرید اسلحه به وسیله وزارت جنگ انجام می‌گردید.

در قسمت روابط اقتصادی و بازرگانی، آمریکا نیز روابط خاص و وسیع با ایران برقرار نموده بود که از حدود صحیح آن و قراردادهایی که موجب و پایه آن روابط است اطلاعی ندارم و باید در وزارت دارایی و امور اقتصادی موجود باشد.

روابط فرهنگی ایران و آمریکا بیشتر در زمینه دانشجویی بود - تعداد دانشجویان ایرانی در آمریکا که به طور صحیح آمارگیری نشده و در حدود ۲۵ هزار نفر و شاید بیشتر تخمین زده می‌شود مسائل زیادی را شامل بود. از نظر وزارت امور خارجه دانشجویان ایرانی افرادی هستند مانند سایر ایرانیان مقیم خارجه که مأموران وزارت امور خارجه موظفند امور مربوط به احوال شخصیه و امور حقوقی (تصدیق اسناد - وکالت‌نامه‌ها و غیره) آنها را انجام دهند. ولی امور تحصیلی و دانشجویی آنان با رایزن فرهنگی سفارت (همان سرپرست محصلین سابق) بود که از صاحب‌منصبان وزارت علوم انتخاب می‌گردید و شورای هم‌آهنگی نخست‌وزیری بر کارهایش نظارت می‌نمود.

آنچه برای روابط با آمریکا باید در نظر گرفته شود این است که در پیش از پنج سال اخیر که اردشیر زاهدی در آن کشور سفیر بود او کارها را مستقیماً توسط دفتر مخصوص به شاه گزارش می‌داد و همانطور مستقیماً دستور می‌گرفت و گزارشهای او جز در کارهای صرفاً اداری به وزارت امور خارجه نمی‌رسید.

روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی که در ابتدا یعنی بعد از جنگ جهانی اول در دوره لنین بسیار دوستانه بود و دولت شوروی تمام امتیازاتی را که در زمان تزارها به زور گرفته بودند پس داد و قرارداد ۱۹۲۱ امضاء گردید بعداً در اثر سوءظن و ترس از تبلیغات کمونیسم در ایران رو به وخامت گذارد و موجب گردید که دوباره ایران که از دو قرن پیش یک سیاست اعتدال بین روس و انگلیس را پیروی می‌نمود با ورود در پیمان سعدآباد و بعد از جنگ جهانی دوم با ورود به سنتو با انگلستان و دول غربی متفق شود. ولی در سال ۱۹۶۲ در نتیجه مبادله نامه سرّی بین شاه و خروشچف و تعهد از طرف دولت ایران که به هیچ کشوری (منظور آمریکا است) اجازه تأسیس پایگاه نظامی در خاک ایران نخواهد داد روابط به تدریج رو به بهبود گذاشت و از آن زمان سنتو به صورت «باشگاه» درآمد و فعالیت‌های نظامی کاهش یافت و بالعکس فعالیت‌هایی در زمینه‌های

در آستان سال ۱۳۵۱ میلادی خان مشایخ وزیر امور خارجه بودیم در غیبه برکنار شدیم و بعد
 به وزارت معین گوییم - از دو اهل ایران با کتبی و شرق و غرب با سینه از آن وزارت
 در استان و بعداً ترکیه (سنة) است آوردیم. هم المصالحات و هم در جریان امر بودیم
 انجام ایم - باید دیدیم که وزیر امور خارجه در آنک در آن امر خارجه اجرا
 گفته اند بیانی هستند (بودند) که از طرف ش. طرح پذیرفته شد و منتهی است
 و در روز وزیر امور خارجه با سر بیوفت و از آنجا آمدیم در دفتر بهر کارهای
 راست ایران بطور کلی در هر مجلس با کتبی از طرفی از آنجا و با امری در احوال
 نزدیک و حضور داشت. منظر ش. با روس و هم در امری از آنجا نشانی بر دارم
 در ش. از هر چیز که در آنجا اخبار میشد با سوت به این چنین دیدن می کردند.
 با آنکه ساجد و حقان که نفس میسوم داشت و از طرف دفتر که منظر
 مستقیم بود من المصالحات و از آنجا که به سبب ایران در این چنین امری
 میداد و ما مدت آن تحمل می کردند.

این قسم از کرم و اهل آنجا - میباید با اتحاد و همبستگی که در اصل در این
 افکار که میسوم در این چیز بود که همیشه
 خط و سطر معین است. و این است که
 و در عادات همیشه بیان می کردند
 استخوان بیات که در آنجا بود.

همین بود که در روز ایران با این بیان میداد (بعداً بیان منتهی)
 با این بیان و نیز از آن بیان سعادت بود به اینکار
 و با توفیق انگلستان تا سرش زدند ولی امری نیز بعداً
 (هر چند بطور ناگهانی) بر کتبی منتهی در آمد و در آنجا

نمونه‌ای از دست خط عباسعلی خلعتبری

فرهنگی و به خصوص اقتصادی آغاز و توسعه یافت: (اتصال راه آهن ایران و ترکیه، ایجاد شبکه «میکروویو» (مخابرات بی‌سیم) بین ایران و ترکیه و پاکستان، ساختمان راه رضائیه به سرو و اتصال جاده‌های ایران و ترکیه و چند پروژه دیگر).

از آن زمان روابط ایران و شوروی پیوسته رو به توسعه رفت و به خصوص در زمینه‌های صنعتی، اقتصادی و فنی و انرژی (فروش گاز) به نتایج چشم‌گیری رسید. در قسمت فروش ادوات نظامی و اسلحه نیز با شوروی و کشورهای اروپای شرقی گروه شوروی معاملاتی انجام گرفته است که از میزان صحیح آن وزارت امور خارجه اطلاعی ندارد.

روابط ایران با کشورهای اسلامی در سال ۱۳۵۱ صورت خوشی نداشت. با مصر سردی زمان ناصر هنوز برطرف نشده بود. پس از سفر پرزیدنت سادات به تهران (اقامت کوتاه هنگام مسافرت به شوروی) من مأمور شدم مسافرتی به قاهره نموده و پایه روابط دوستانه نوینی را بگذارم. بعداً با دید و بازدیدهایی که بین شاه و سادات انجام گرفت این روابط به جایی رسید که اطلاع دارند.

با سوریه روابط بسیار سرد و دشوار بود ولی سوریه قدم اول را برداشت و خدام وزیر خارجه به تهران آمد و بعداً خود من به دمشق رفته و در رفع گله‌ها کوشیدم. روابط با سوریه دوستانه شد و همکاریهای اقتصادی و کمک مالی که ایران به سوریه نمود، نتیجه داد. سوریه نیز از اعزام نیروی حافظ صلح ایران به تقاضای سازمان ملل متحد به بلندیهای جولان اظهار خوشوقتی و تشکر نمود.

با عراق روابط بد و حتی خصمانه بود و دولت عراق سفیر ایران را اخراج نموده بود. این وضع که زاده اختلاف درباره مرز آبی بین دو کشور روی شط‌العرب بود چند سال ادامه یافت تا اینکه شاه در مسافرت به الجزایر (کنفرانس سران اوپک که وزیر امور خارجه در آن شرکت نداشت) با وساطت رئیس‌جمهوری الجزایر موافقت‌نامه‌ای با صدام حسین نایب‌رئیس شورای انقلاب عراق امضا نمود و وزیران امور خارجه ایران و عراق با میانجیگری وزیر خارجه الجزایر مرزها را مطابق آن موافقت‌نامه معین نمودند و به اختلافها پایان داده شد.

با سایر کشورهای اسلامی روابط دوستانه بود. با ترکیه و پاکستان خیلی خوب و دوستانه که همچنان ادامه یافت.

موضوع شناسائی امارات متحده عربی نیز با امضاء چند نامه سرّی با شیخ شارجه و با وزیر خارجه انگلیس درباره جزایر تنب و ابوموسی حل گردید.

روابط با اردن هاشمی با روابط شخصی که بین شاه و ملک حسین وجود داشت خیلی نزدیک بود.

با سازمان آزادی‌بخش فلسطین روابط رسمی وجود نداشت ولیکن به دستور شاه خود من در

کنفرانس اسلامی در لاهور با یاسر عرفات و شخصی که امور مربوط به روابط خارجه سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به عهده دارد ملاقات و مذاکره نمودم و علاقه دولت ایران را برای داشتن روابط با آن سازمان بیان نمودم ولی تاریخی برای ایجاد روابط معین نگردید. بعدها مرتباً چه هنگام مجمع عمومی ملل متحد و چه در کنفرانس‌های اسلامی با نمایندگان فلسطین تماس دوستانه می‌گرفتم. در کنفرانس اسلامی استانبول بعد از آنکه دولت ترکیه اجازه گشادن «دفتر اطلاعات» در ترکیه به سازمان آزادی‌بخش فلسطین داد به تهران گزارش دادم که اگر دولت ایران هم چنین اقدامی بنماید (که مورد خواهش خود فلسطینی‌ها هم بود) تأثیر خوب و مثبت خواهد داشت. پاسخی که از تهران رسید مثبت بود و موجب خرسندی نمایندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین گردید. ولی هنگامی که به تهران برگشتم با کمال تعجب و تأسف دیدم که قدر سفیر ایران در بیروت به تهران آمده و با مطالبی که گزارش داده وضع را برگردانیده است. به فلسطینی‌ها پیغام فرستاده شد که زمان هنوز مساعد نیست و روابط با آنها از طریق سفیر ایران در قاهره و نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین برقرار گردید.

روابط با اسرائیل؛ ایران با اسرائیل روابط سیاسی رسمی و حقوقی (دوژوره) ندارد ولی از قریب بیست سال پیش با اسرائیل روابط عملی (دوفاکتو) بوده. اسرائیل در ایران نماینده رسمی ندارد ولی «آژانس یهود» که یک سازمان یهودی جهانی است در تهران یک دفتر [ناخوانا] برای امور مربوط به یهودیان ایرانی و ایرانیانی که به اسرائیل برای معالجه و کارهای دیگر می‌رفتند با وزارت امور خارجه در تماس بوده است.

تردید نیست که دفتر آژانس یهود در تهران فعالیت‌های دیگری نیز دارد که به طور غیررسمی و سری انجام می‌داد.

حافظ منافع ایران در اسرائیل دولت سوئیس است که یک دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت سوئیس دارد ولی عملاً چون کارهای ایرانیان به زبان فارسی انجام می‌گیرد یک مأمور وزارت امور خارجه ایران به عنوان همکار سفارت از طرف دولت سوئیس به وزارت خارجه اسرائیل معرفی می‌گردد و در دفتری که به هزینه وزارت امور خارجه اجاره می‌شود کار می‌کند.

(البته روشی که تقریباً بیست سال ادامه داشت اکنون قطعاً تغییر یافته است.) روابط ایران با اسرائیل چون رسمی و حقوقی نبود با اینکه وسیع هم نسبتاً بود در وزارت امور خارجه منعکس نمی‌شد ولی تا آنجا که شنیده می‌شد بیشتر در زمینه اطلاعاتی و نظامی بود.

با کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» روابط در سالهای اخیر خیلی توسعه یافت که شاهد آن افتتاح در حدود چهارده سفارتخانه در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین است و کمک‌های مالی و وام‌ها که به آن کشورها داده شده است. وزیر امور اقتصادی و دارایی به دستور مستقیم شاه

این امور را انجام می‌داد و بعداً به اطلاع وزارت امور خارجه می‌رسانید. روابط ایران با کشورهای بلوک غرب یعنی اروپای غربی و استرالیا و ژاپن که از سالها پیش در همه زمینه‌ها وسیع و دوستانه بود، در این سالهای اخیر باز هم توسعه پیدا کرد ولی جنبه تازه‌ای که پیدا نمود جنبه مالی و سرمایه‌گذاری بود که ایران با امکاناتی که در اثر بالا رفتن قیمت نفت به دست آورده بود و با وضع رکود اقتصادی در کشورهای صنعتی پیشرفته پیدا شده بود این اقدامات مالی و سرمایه‌گذاریها نیز به دستور مستقیم شاه از طرف وزیر دارایی و امور اقتصادی انجام می‌گرفت.

زمینه‌های روابط ایران و آمریکا

به طور کلی آمریکا تا جنگ جهانی اول سیاستی داشت که به نام سیاست انزوا مشهور است. با دنیای خارج زیاد رابطه نداشت و به جز به همسایگان دو سوی اقیانوس - اروپا در اقیانوس اطلس و چین و ژاپن در آن سوی اقیانوس آرام - توجهی نشان نمی‌داد. در آن زمان گرچه با ایران رابطه سیاسی و کنسولی برقرار نموده بود این روابط بسیار محدود بود. دو فرد آمریکایی در آن سالها در ایران شهرت و محبوبیتی یافتند که یکی «باسکرویل» بود که در تبریز برای کمکی که به مشروطه‌خواهان می‌نمود به قتل رسید و دیگری «مورگان شوستر» که مشاور مالی دولت ایران بود و سیاست انگلیس و روس که مخالف با نظم و ترتیب در امور مالی ایران بود او را از ایران راندند و او کتاب معروف «خفقان» ایران [اختناق ایران] را نوشت.

بعد از جنگ جهانی اول و با ورود آمریکا به جنگ در اروپا سیاست انزوا تغییر یافت و یک سیاست فعال بخصوص در قسمت بازرگانی و مالی و اقتصادی جای آن را گرفت ولی این، باز بیشتر در اروپا و خاور دور بود و آمریکا در خاورمیانه منافع زیادی نداشت. در ایران سفارت آمریکا سفارت کوچکی بود و حتی سفیر آمریکا «سفیر کبیر» هم نام نداشت. چیزی که از روابط ایران و آمریکا در آن دوره می‌توان به یاد آورد مأموریت «دکتر میلسپو» و هیأت آمریکایی است که برای امور مالی و بودجه و مالیات استخدام شده بودند و همچنین دکتر «جردن» مدیر مدرسه آمریکایی. با جنگ جهانی دوم و ورود آمریکاییها به ایران همراه متفقین برای رسانیدن کمک‌های جنگی به روسیه شوروی روابط ایران و آمریکا وارد مرحله نوینی شد. آمریکا که این بار تنها در اروپا نجنگیده بود و در دورترین نقاط جهان با دشمن روبرو شده بود و از نظر نظامی یک دید جهانی پیدا کرده بود به اهمیت ایران از نظر جغرافیایی پی برد. از آن گذشته ایران از نظر بازرگانی هم جالب بود.

با پیروزی متفقین در جنگ و وجهه‌ای که آمریکا پیدا کرده بود و تبلیغات زیرکانه و وسیعی



عباسعلی خلیعتبری

که در جهان به نفع آمریکا می‌شد که سینما و فیلم آمریکایی سهم بزرگی در آن داشتند توجه مردم ایران نیز به آمریکا معطوف گردیده، تعداد زیادی از مردم که سابقاً فرزندان خود را برای تحصیل به اروپا می‌فرستادند از آن زمان آمریکا را ترجیح دادند که به دانشجویان نیز امکان کار کردن هنگام تحصیل می‌داد و تا اندازه‌ای هزینه تحصیل خود را درمی‌آوردند.

پیروزی در جنگ جهانی دوم روسیه شوروی را با فداکاریهای بزرگی که نموده بود به صورت قهرمان درآورده بود. علاوه بر آن نیروهای شوروی اروپای مرکزی را تا برلن در اشغال داشتند و دیگر مانند زمان جنگ احتیاجی به کمک‌های آمریکا نداشتند. رقابتها و به تدریج اختلافها بین آمریکا و شوروی آغاز گردید. در ایران قضیه آذربایجان و مراجعه به شورای

امنیت سازمان ملل متحد، شروع «جنگ سرد» و رویدادها در اروپای مرکزی اول در یوگوسلاوی و بعداً در چکوسلواکی و مجارستان و تأسیس اتحادیه‌های منطقه‌ای «ناتو» و «ورشو» محیطی را ایجاد نمود که هنوز هم با مختصر تحولهایی ادامه دارد. آنچه مربوط به روابط ایران و آمریکا می‌شود امروزه توسعه خاصی دارد. (منظور از امروزه زمان پیش از انقلاب است).

در زمینه سیاسی بعد از امضاء قرارداد سرّی دوجانبه ۱۹۵۹ فعالیت آمریکاییها در ایران به صورت روزافزون درآمد که نشانه‌ای از آن افزایش بی‌سابقه تعداد کارمندان سفارت آمریکا در تهران و افراد آمریکایی به صورت نمایندگان بازرگانی و کارخانجات و مؤسسات صنعتی و فنی و کارشناسان مختلف می‌باشد.

در زمینه نظامی با تجهیز ارتش ایران به سلاحهای آمریکایی (و انگلیسی) و تعلیمات نظامی به سبک آمریکایی و خرید کارخانه‌های مهمات سازی و دیگر کارخانه‌های مخصوص ارتش (مانند

هلیکوپترسازی) تعداد کارشناسان و افسران و درجه‌داران آمریکایی به تعداد فوق‌العاده به ایران آمدند و خانواده خود را همراه آوردند. افسران و حتی درجه‌داران ایرانی نیز برای دیدن دوره‌های مختلف به آمریکا اعزام می‌گردیدند که تعداد آنها قابل ملاحظه بود.

در زمینه فرهنگی تعداد دانشجویان ایرانی در آمریکا بیش از هر کشور دیگری است و تعداد دانشگاه‌های آمریکا که کرسیهایی برای ایران‌شناسی و بررسیهای مربوط به ایران دارند با سایر کشورها قابل مقایسه نیست. علاوه بر رشته‌های فوق‌پدیده تازه‌ای در روابط دو کشور موضوع نوعی مهاجرت ایرانیها به آمریکا است که دو طبقه از مردم در آن شرکت دارند؛ یکی «خوش‌نشین‌ها» که بیشتر افسران بازنشسته و خانواده آنها می‌باشند و دیگری «فرار مغزها» که تحصیل‌کردگان آمریکا می‌باشند و در پایان تحصیلات همانجا می‌مانند و یا چون در ایران کار مناسبی پیدا نمی‌کنند (یا چون همسر آمریکایی دارند) به آمریکا برمی‌گردند.

با روابطی چنین گسترده قابل درک است که دولت آمریکا برای حفظ آن کوشش نماید.

در اینجا علاوه بر آنچه در بالا ذکر شد و علاوه بر اهمیت ایران از نظر جغرافیایی و سوق‌الجیشی (ایران علاوه بر آنکه همسایه شوروی است. همسایه ترکیه که عضو پیمان ناتو است نیز می‌باشد) باید افزود آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بیش از پیش به وارد کردن مواد نفتی نیاز دارد. سابقاً چاههای نفت تگزاس و کالیفرنیا و آنچه آمریکا از ونزوئلا وارد می‌نمود احتیاجات را تأمین می‌نمود ولی امروزه آمریکا علاوه بر آنچه برای مصرف خود وارد می‌نماید که هر سال رو به افزایش است تعهداتی نیز برای تأمین انرژی نفتی و گازی اروپای غربی و ژاپن و اسرائیل (متفقین خود) دارد که از ایران و عربستان سعودی و سایر کشورهای نفت‌خیز این منطقه تأمین می‌گردد. کوشش‌های آمریکا را برای حفظ و تولید منافع خود در ایران باید با در نظر داشتن رقابتهای کشورهای دیگر که آنها نیز منافع بزرگی در ایران دارند و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند بررسی نمود.

نوع اول این کوششها از راه رسمی است یعنی اگر موردی پیش آید که محتاج به اقدام از طرف دولت ایران باشد سفیر یا یکی از همکاران او رسماً به وزارت امور خارجه مراجعه می‌نمایند. معمولاً این نوع اقدام از دو طرف می‌شود یعنی وزارت خارجه آمریکا نیز در همان موضوع به سفارت ایران در واشنگتن مراجعه می‌نماید. اگر موضوع سیاسی و اداری نبود در رشته خاصی باشد (مثلاً نظامی یا فرهنگی یا بازرگانی) معمولاً مسئول آمریکایی مربوطه مستقیماً با وزارتخانه ایرانی مربوطه کار را در میان خواهد گذاشت.

نوع دیگر این کوششها از راههای غیررسمی و حتی از راههای غیرقانونی انجام می‌گیرد. بدیهی است با دولت ایران است که بیدار بوده و همه را مکلف به احترام قانون بنماید. فردی

که بخواهد به این قبیل اقدامات دست بزند باید دارای اطلاعات دقیق و وسیع نسبت به موضوع و محیطی که می‌خواهد در آن فعالیت بنماید باشد. مأمور آمریکایی این اطلاعات را از چه منابعی و چگونه در ایران به دست خواهد آورد؟ البته با روابط مختلف و وسیعی که موجود است و در بالا به طور خلاصه ذکر گردید منابع بسیار است:

بانکها، مؤسسات، تجارتخانه‌ها و به طور کلی شرکتهایی که آمریکایی باشند یا دارای کارمند آمریکایی باشند.

مؤسسات فرهنگی مانند مدارس آمریکایی، انجمن فرهنگی ایران و آمریکا و مدارس که به نوعی کمک آمریکاییها به تدریس زبان انگلیسی می‌پردازند، مؤسساتی که در ایران برای نام‌نویسی دانشجویان ایرانی در آمریکا فعالیت می‌کنند.

شرکت‌های بزرگ معروف به «چند ملیتی» (Multinational) که در کشورهای مختلف به ثبت رسیده‌اند ولی اکثریت سهام و سرمایه آنان آمریکایی است و به نفع آمریکا کار می‌کنند. فعالیت این شرکتها حتی در کشورهای پیشرفته‌ای مانند فرانسه و آلمان فدرال مشکلاتی پیش آورده به طوری که موضوع در سطح بین‌المللی مطرح است و در سازمان ملل متحد تحت بررسی است.

از اینها گذشته افراد بی‌اندازه زیادی که در خانواده‌های ایرانی با آمریکاییها در تماس می‌باشند می‌توانند در نهایت سادگی و بدون آنکه متوجه شوند منبع خبری که مورد علاقه مأمور آمریکایی باشد بشوند.

کارگران خارجی (به خصوص فیلیپینی) چه کارگران فنی (در فرودگاهها و در کارخانه‌ها) و چه آنهایی که در منازل کار می‌کنند نیز می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.

در این زمینه امکانات کسب خبر در ایران برای آمریکاییها به قرار مقاله‌ای که در مجله «تایم» منتشر شده بود قراردادی بین ساواک و «سیا» برای مبادله خبر وجود دارد ولی آمریکاییها از این که ساواک آنها را درست مطلع نمی‌کرد شکایت داشتند^۴ که این را نیز باید جزو منابع به حساب آورد.

به طوری که ملاحظه می‌شود امکانات کسب خبر و اقدامهای غیررسمی در جهت حفظ منافعشان برای آمریکاییها در ایران بسیار وسیع و متنوع بوده است.

برای آینده با توجه به اهمیت ایران از جهات مختلف و همچنین منافع آمریکا در ایران و در این منطقه نمی‌توان تصور کرد که از کوششهای مجدد خودداری خواهند نمود.

زمینه‌های قرارداد سری ایران و آمریکا

در کنفرانس تهران (اگر اشتباه نکنم در سال ۱۹۴۳) سران سه کشور بزرگ متفق تعهد نموده

بودند که پس از پیروزی تا شش ماه نیروهای خود را از خاک ایران بیرون برند. پس از پایان جنگ در اواخر سال ۱۹۴۵ دولت اتحاد جماهیر شوروی از فراخواندن نیروهای خود از آذربایجان خودداری نمود و ایران که با مسئله داخلی تجزیه آذربایجان روبرو شده بود از آمریکا و انگلستان که در کنفرانس تهران شرکت داشتند و تعهد سپرده بودند خواستار کمک شد. در آن موقع (اوایل سال ۱۹۴۶) تصمیم بر آن گرفته شد که ایران شکایت خود را به شورای امنیت سازمان ملل متحد تازه تأسیس شده ببرد. شورای امنیت خواستار بیرون رفتن نیروهای شوروی از خاک ایران شد و با اظهارات قوی و تند «پرزیدنت ترومن» دولت شوروی واحدهای نظامی خود را فراخواند. می‌توان شروع جنگ سرد را از همان زمان (سال ۱۹۴۷) دانست که با اختلاف‌های متفقین زمان جنگ در اروپای مرکزی موضوع «محاصره برلن» را پیش آورد و در خاور دور جنگ کره را اواخر ۱۹۴۹ و سپس در داخل گروه کشورهای کمونیست اختلاف شدید میان یوگوسلاوی و روسیه شوروی را (۱۹۴۹).

گفته می‌شد که بعد از خروج نیروهای شوروی از ایران هنگامی که ارتش وارد تبریز شد یکی از شعارهای مردم «زنده‌باد شورای امنیت» بود ولی همه می‌دانستند که اگر نیرو و تعهد مستقیم آمریکا نبود دولت شوروی هیچ‌گاه ارتش خود را فرا نمی‌خواند. این اولین احساسات دوستانه بود که آمریکا توانسته بود به نفع خود در مردم ایران تولید نماید. هنگامی که جنگ سرد بین دو بلوک و به خصوص دو ابرقدرت ادامه داشت در ایران یک نهضت ملی که موضوع ملی کردن نفت و صنایع نفتی برای به دست گرفتن ثروت ملی بپاخاسته بود، دولت انگلستان که صاحب سهام عمده شرکت «ب پ»^{*} و در حقیقت صاحب اصلی آن است ابتدا از قانون ملی شدن نفت به دادگاه بین‌المللی «لاها» شکایت برد که آن قانون برخلاف یک قرارداد بین‌المللی است و لذا باید بی‌ارزش اعلام گردد. دادگاه لاهه استدلال دولت انگلستان را رد نمود. دولت انگلستان پس از دولت ایران به شورای امنیت شکایت برد ولی با توجه به این که آن شورا یک مجمع سیاسی است و با توجه به ترکیب آن تصمیم قطعی گرفته نشد و در حقیقت به طریقی توصیه گردید که با هم نوعی توافق کنند.

با اقدامات اقتصادی که انگلستان برای زیر فشار گذاردن ایران نمود که در واقع نوعی محاصره اقتصادی و جلوگیری از فروش و صادر کردن نفت ایران بود و وقایع سال ۱۹۵۳ (خارج شدن شاه از ایران) و وقایع منجر به ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران با کمک آمریکاییها سیاست ایران وارد مرحله نوینی شد. آمریکاییها که امکانات تازه‌ای در ایران به دست آورده بودند و با توجه به اهمیت نفت در جهان می‌خواستند بحرانی گردد و دولت انگلستان نیز از وضع دشوارش (شکست سیاسی و ضرر هنگفت اقتصادی) رهایی یابد و بلوک غرب در مقابل پیشرفت‌های شوروی در

اروپای مرکزی تقویت گردد دست به مذاکرات و اقدامهای میانجیگرانه‌ای زدند و به خصوص با پیشنهاد معروف به تنصیف (تقسیم) ۵۰٪ سود عاید از نفت) استفاده تبلیغاتی در افکار عمومی ایران بار دیگر نمودند و بعداً با امضاء قرارداد با کنسرسیوم در حقیقت وارد سیاست نفتی ایران یعنی یکی از رشته‌های اصلی سیاست شده و یک پایگاه سیاسی به دست آوردند.

در سالهایی که گذشت شوروی به پیشرفت‌های خود در اروپای مرکزی ادامه داد و رویدادهای معجارسنان و چکوسلواکی با هیجانی که در کشورهای اروپای غربی تولید نمود موجب ایجاد پیمان نظامی آتلانتیک شمالی «ناتو» گردید که با شرکت آمریکا و کانادا و اتحادیه‌ای برای مقابله با پیشرفت‌های شوروی تشکیل داد. شوروی در مقابل یک پیمان نظامی با کشورهای بلوک شرق بر علیه «ناتو» منعقد نمود که به «پیمان ورشو» معروف گردید. ولی آمریکا و متفقین غربی بار دیگر به فکر تشکیل «کمر بند اطمینان» افتادند و با ایجاد پیمان «سیناتو» در خاور دور (با شرکت پاکستان و فرانسه و کشورهای منطقه خاور دور و جنوب شرقی اقیانوس آرام) و پیمان «ستتو» (ادامه پیمان بغداد پس از خروج عراق از آن) با شرکت ایران و ترکیه و پاکستان (منطقه خاورمیانه) و آمریکا و انگلستان (به عنوان متفقین غربی) که دو پیمان «ناتو» و «سیناتو» را به هم می‌پیوندند و نوعی محاصره شوروی را ترتیب دادند. (۱۹۵۸)

تعهد متفقین غربی در پیمان «ستتو» (انگلستان و آمریکا) برای همکاری نظامی با سه کشور منطقه‌ای (ایران و پاکستان و ترکیه) خیلی سست بود و در واقع به آن منتهی می‌شد که هرگاه این کشورها مورد تجاوز «Agression» (از طرف شوروی) قرار گیرند متفقین جلسه‌ای تشکیل داده و برای اقدام مشترک مشورت خواهند نمود.

بدیهی است یک چنین تعهد سستی نمی‌توانست دولتهای ایران و پاکستان را راضی نماید. (ترکیه به عنوان عضو ناتو اطمینان کافی برای خود داشت.) و چون انگلستان از تعهد بیشتر خودداری داشت دولت آمریکا قبول نمود یک قرارداد دفاعی دوجانبه‌ای به طور سرّی با ایران منعقد نماید که اطمینان کافی از نظر کمک نظامی آمریکا به ایران در صورت وقوع تجاوز بدهد. (۱۹۵۹).

در خطوط کلی آمریکا تعهد نموده است در صورتی که ایران مورد تجاوز قرار گیرد برای دفع تجاوز با ایران همکاری نظامی و کمک نماید. دولت آمریکا این تعهد را با تصریح به این که مطابق قانون اساسی اقدام خواهد کرد نموده است. البته نمی‌توان از دولتی خواست که تعهدی را بدون رعایت قانون اساسی خود بنماید ولی از طرف دیگر این به آن معنی است که دولت آمریکا باید با تصویب کنگره اقدام کند که هر چند سریع و اضطراری آن قدر وقت می‌برد که دولت متجاوز فرصت دارد نظرات خود را عملی سازد. البته جواب می‌دهند که موقعیت ایران آن قدر مهم است

که اگر چنین چیزی روی دهد به معنی جنگ جهانی و عمومی خواهد بود. امضاء قرارداد دوجانبه سرّی ۱۹۵۹ در روابط ایران و آمریکا نقطه عطفی است که در روابط و سیاست همکاریها در رشته‌های مختلف و به خصوص همکاریهای نظامی (و اثرات اقتصادی آن) اثرات عمیقی ایجاد نموده و برپا گذاشت.

قرارداد سرّی ایران و آمریکا و پی‌آمدهای آن

از سال ۱۹۵۹ تا اواسط ۱۹۶۰ که عازم ورشو شدم در تهران رئیس تشریفات وزارت امور خارجه بودم و از امضاء قرارداد سرّی اطلاع نداشتم. چیزی که جلب توجه می‌کرد اهمیتی بود که به سنتو و اجتماعات آن می‌دادند و دکتر اقبال نخست‌وزیر شخصاً به ریاست هیأت نمایندگی ایران در آن شرکت می‌نمود. در سالهای ۱۹۶۰ تا ۶۲ در ورشو مأمور بودم که کارهای مربوط به روابط ایران و آمریکا به آنجا منعکس نمی‌شد. از ۱۹۶۲ تا اول ۱۹۶۸ در آنکارا دبیرکل سنتو بودم. در آنجا از روابط ایران و آمریکا آنچه مربوط به روابط آنان در چهارچوب سنتو بود اطلاع می‌یافتم و از روابط دوجانبه (بر اساس یک قرارداد سرّی) آنها اطلاع نمی‌یافتم. از وجود قرارداد سرّی ضمن مذاکره با مرحوم قدس نخعی وزیر امور خارجه وقت مطلع گردیدم.

۱۱۹

روابط ایران و آمریکا آن طور که در سنتو دیده می‌شد در حال توسعه سریع بود به طوری که در صحبت‌های خصوصی معلوم بود موجب حسادت پاکستانیها و ترکها شده است. مذاکرات مربوط به پیشرفت همکاریهای نظامی بین پنج کشور عضو به جایی نمی‌رسید ولی دیده می‌شد که ارتش ایران به تجهیزات پیشرفته‌ای دسترسی پیدا کرده و افسران آن روی مدل آمریکایی دوره‌های تعلیماتی می‌بینند. پس از جنگ اول پاکستان و هند و خودداری متفقین از کمک به پاکستان (البته منظور خودداری انگلستان و آمریکا است) و تصمیم پاکستان به عدم شرکت مؤثر در کارهای سنتو آن سازمان به حالت - آن طور که گفتند - یک «پاشگاه» درآمد و چون در زمینه نظامی نمی‌شد قدم دیگری برداشت رو به فعالیت‌های اقتصادی (ارتباطی) رفت و کمک‌های آمریکا برای انجام پروژه‌های مربوط به راه‌آهن و جاده‌های ارتباطی ایران و ترکیه و مخصوصاً پروژه ارتباطات دور به وسیله «میکروویو» داده می‌شد که با در نظر داشتن موقعیت جغرافیایی ایران این پروژه‌ها بیشتر در داخل خاک ایران انجام می‌گرفت و به صورت نوعی کمک به ایران وانمود می‌گردید. باید در نظر داشت که اینها پیش از بالا رفتن قیمت نفت و گشایش کار ایران از نظر مالی بود.

از اول سال ۱۹۶۸ تا نیمه سال ۱۹۷۲ (مطابق شهریور ۱۳۵۱) یعنی چهار سال و نیم به سمت معاون سیاسی و قائم‌مقام وزیر در تهران با اردشیر زاهدی که وزیر امور خارجه بود همکاری کردم. در آن زمان سفیر ایران در آمریکا هوشنگ انصاری بود که در آن سالها با زاهدی رابطه دوستی و

همکاری نداشت و گزارشهای خود را مستقیماً به دفتر مخصوص می فرستاد و زاهدی و وزارتخانه را در جریان روابط و مذاکرات با مقامات آمریکایی نمی گذاشت. (شاید هم این رویه به دستور شاه بوده، چه دیدیم که خود زاهدی هم وقتی در واشنگتن سفیر شد همان رویه را پیش گرفت). در آن چهار سال و نیم که ابتدا نفر سوم وزارت امور خارجه و بعداً نفر دوم بودم تا آنجا که اطلاع دارم قرارداد سیاسی که در وزارت امور خارجه امضا شود و نگاهداری گردد منعقد نگردید و بعداً در دوره وزارت هم گزارش یا اشاره‌ای در مورد قرارداد تازه‌ای با آمریکا به من نشد ولی کاملاً محسوس بود که روابط در همه رشته‌ها در حال توسعه است. به گمان قوی در قسمت نظامی، در هر مورد (مثلاً در مورد خرید اسلحه‌های مختلف، در مورد استخدام پرسنل فنی آمریکایی، در مورد مستشاران آمریکایی، در مورد تعلیمات نظامی و غیره...) از طرف مقامات نظامی و شاید همیشه ارتشبد طوفانیان معاون وزارت جنگ موافقت‌نامه یا مقاوله‌نامه و یا کتراهایی با طرف آمریکایی امضا و مبادله شده است. در قسمت اقتصادی و بازرگانی نیز وزارت دارایی و امور اقتصادی رأساً با طرف آمریکایی اقدام می نمود. تنها موردی که یاد دارم وزارت امور خارجه واسطه قرار می گرفت و چندین سال ادامه یافت درباره اجازه پرواز هواپیماهای شرکت هواپیمایی ملی ایران به آمریکا و اجازه حمل مسافر و کالا به آن کشور بود. علت هم این بود که صدور این قبیل اجازه‌ها در آمریکا از طرف وزارت خارجه داده می شد و لذا لازم بود به سفارت ایران در واشنگتن دستور داده شود که نمایندگان ایران او را رسماً معرفی و به وزارت خارجه آمریکا همراهی و راهنمایی کنند و خواسته‌های متقابل آمریکا را برای شرکت پان امریکن و شرکتهای حمل و نقل هوایی آمریکایی کالا گزارش دهند تا در تهران تصمیم گرفته و ابلاغ شود. پرواز هواپیماهای نظامی حمل کالا از دو طرف با توافق مقامات نظامی انجام می گرفت و مطابق برنامه و فقط برای پروازهای خارج از برنامه وزارت امور خارجه اطلاع می یافت و اقدام می نمود.

از شهریور ۱۳۵۱ که وزیر امور خارجه شدم در روابط با آمریکا طرف مذاکره‌ام در تهران سفیران آمریکا بودند که چند بار تغییر یافتند. بعد از یک سفیری که مدت کوتاهی ماند و نامش را به خاطر نمی آورم، «دوگلاس مک آرتور» سفیر گشت. او مرد قوی و فعالی بود که خیلی هم رُک صحبت می کرد و از کیسینجر که آن موقع در رأس شورای امنیت ملی آمریکا بود و در کارهای وزارت خارجه (و سفارت آمریکا در تهران) دخالت می نمود ناراضی بود و بد می گفت. مک آرتور که برای توسعه روابط خیلی فعالیت می کرد و از نشان دادن خود باکی نداشت اغلب برای شکار به شمال می رفت و کسانی را که می خواست با آنها کارهایی انجام دهد به طور مهمان با خود می برد. او را چندین بار تلفنی تهدید به مرگ کرده بودند ولی جدی نمی گرفت تا این که شبی در تهران مورد سوء قصد قرار گرفت ولی جان سالم به در برد. بعد از آن مک آرتور طرز

کار خود را تغییر داد و خیلی آرام شد و پس از چند ماه تهران را ترک نمود و بازنشسته شد و در بروکسل نماینده چند شرکت بزرگ و البته به گروه «هاروارد هیوز» معروف می‌باشد که شاید از نظر معاملات بزرگ با ایران دارای معنی باشد. بعد از او «ریچارد هلمز» رئیس پیشین «سیا» در تهران سفیر شد. او با توجه به سابقه‌اش و این که بعد از خاتمه دوره سفارت باز ارتباط خود را با ایران در رشته بازرگانی و حمل و نقل نگاه داشته است قطعاً دارای مأموریت‌هایی بود که برخلاف «مک آرتور» با آرامی و بدون خود نشان دادن انجام می‌داد. جای تردید نیست که با سابقه‌اش در «سیا» اشخاص را خوب می‌شناخته و با نزدیکی که با شخص کیسینجر (در آن هنگام وزیر خارجه) داشته در پیشرفت و توسعه روابط ایران و آمریکا سهم بزرگی داشته است. جانشین او «ویلیام سولیوان» که از سفارت آمریکا در فیلیپین به تهران مأمور گردید گرچه از مأموریتش در جنگ ویتنام خیلی صحبت شده، شخصیت دو سفیر پیشین را ندارد و ناتوانی او در بحران اخیر روابط دو کشور دیده شد. (شاید هنوز زود باشد که در این مورد قضاوت نمود و ناتوانی درک موقعیت را تنها بر دوش سالیوان گذاشت).

در مورد محیط کار و امکانات سفیران آمریکا در دوره پیشین لازم است یادآور شود که آنان همیشه امکان پذیرفته شدن از طرف شاه را داشتند و در خیلی مواقع خود شاه آنها را برای تحقیق یا فرستادن پیغامی احضار می‌نمود و در این «شریفابها» وزیر امور خارجه هیچ‌گاه شرکت نداشت.

در روابط با آمریکا با شخص وزیر خارجه نیز علاوه بر ارتباط کتبی، ارتباط حضوری نیز هنگام کنفرانسهای سنتو و سازمان ملل داشتیم. در اوایل «دین راسک» وزیر بود که مردی متین و حقوق‌دان بود و در امور مربوط به ایران با علاقه بود ولی فعالیت خاصی از خود نشان نمی‌داد. بعد از او در زمان «پرزیدنت نیکسون» آقای «هنری کیسینجر» وزیر شد و این شغل را همراه با ریاست شورای امنیت ملی آمریکا به عهده داشت. او که یک استاد علوم سیاسی و تاریخ است خیلی با تحرک و خودنمایی کار می‌کرد. در روابط با ایران فقط و مستقیماً با شخص شاه تماس می‌گرفت و او را می‌توان عامل اصلی توسعه فوق‌العاده روابط ایران و آمریکا دانست. جالب است گفته شود که نیکسون در تابستان ۱۹۷۴ (اگر اشتباه نکنم) هنگامی که از مسافرت به شوروی برمی‌گشت یک توقف یک شبانه‌روزی در تهران نمود و هنگام آن توقف بود که با حضور کیسینجر اظهار داشت که آمریکا از نظر تسلیحات هر چه را که ایران بخواهد در اختیار خواهد گذاشت.

بعد از آن و با انتخاب «پرزیدنت کارتر» آقای «سیروس وانس» وزیر خارجه شد. او نیز مانند «راسک» یک حقوق‌دان برجسته است و مرد پرکار و متینی است و نسبت به روابط با ایران علاقه و صمیمیت نشان می‌داد ولی نقش او محدود است و «برژینسکی» در شورای امنیت

ملی طرحها و نظراتی دارد که همیشه با سیاست وزارت خارجه تطبیق نمی‌کند و اغلب مورد تأیید رئیس‌جمهوری می‌باشد. در سفری که در اوایل تابستان ۱۹۷۷ شاه برای آشنایی با «کارتر» به آمریکا نمود، هنگام مذاکرات رسمی در کاخ سفید این وضع به چشم می‌خورد و همچنین در زمستان سال گذشته هنگام سفر یک روزه «کارتر» به تهران. در دوره وزارت من قرارداد یا موافقت‌نامه سیاسی و عمومی برای توسعه روابط با آمریکا به امضاء نرسید و تصور می‌رود بعد از کنفرانس «اوپک» و بالا رفتن قیمت نفت و به دست آمدن امکانات مالی کلان اسنادی بین وزارت دارایی و امور اقتصادی و مقامات آمریکایی مربوطه مستقیماً امضا شده باشد. برای خرید و سفارشهای هنگفت و کنترتهای نظامی نیز همیشه ارتشبد طوفانیان مستقیماً با مقامات نظامی آمریکایی در تماس بوده است.

در مورد دو سفر رسمی به آمریکا که همراه شاه بودم:

در سال ۱۹۷۵ شاه از کشورهای ونزوئلا و مکزیک و ایالات متحده آمریکا بازدید نمود. تاریخ مسافرت به واشنگتن مصادف می‌شد تقریباً با تاریخ کنفرانس در الجزیره برای ادامه کار تعیین حدود ایران و عراق.

با این ترتیب من فقط توانستم یک روز برای شرکت در مراسم رسمی در واشنگتن بمانم و بعداً عازم الجزیره شدم. به قرار گزارشهای رسمی مذاکرات با «پرزیدنت فرد» (با وضع موقتی که داشت) خیلی پیش نرفت و در کلیات بود و برای ابراز علاقه به توسعه هر چه بیشتر روابط دو کشور. ولی علاوه بر مذاکرات رسمی شاه مطابق سلیقه خودش یک بار مذاکره خصوصی دو به دو با «فرد» داشت که کسی از آن اطلاع ندارد.

در سال ۱۹۷۷ نیز شاه برای آشنایی با «کارتر» به آمریکا سفر رسمی نمود که من نیز در همراهی بودم. در مذاکرات رسمی که با شرکت از طرف آمریکاییها: وانس - برژینسکی - سالیوان - سخنگوی کاخ سفید و یک خانم که معاون وزارت خارجه برای کارهای مربوط به حقوق بشر (پست تازه ایجاد شده) و از طرف ایران: خود من و اردشیر زاهدی صورت گرفت شاه با تکیه به وضع عمومی جهان و بحران خاورمیانه و مشکلات اقتصادی شوروی و کمبود نفت در جهان و مسائل آینده انرژی به لزوم تقویت و تجهیز هر چه بیشتر نیروهای ایران به خصوص هواپیمایی پرداخت و احتیاجات را به انواع هواپیماها در سالهای آینده تا سال ۲۰۰۰ برشمرد. «پرزیدنت کارتر» بدون رد کردن استدلال و خواسته‌های شاه وعده بررسی با علاقه به تمام جنبه‌های روابط با ایران را داد و تأکید کرد که دوستی و پشتیبانی آمریکا از ایران «الرزش ناپذیر» (unshakable) است و این جمله را نیز در نطقی که در شام رسمی نمود تکرار کرده سپس از خانم معاون وزارت خارجه خواست که سیاست حقوق بشر آمریکا را تشریح و بیان نماید تا کاملاً برای شاه روشن باشد. آن

خانم نیز روشن ساخت که سیاست مذکور برخلاف آنچه بعضی‌ها می‌گویند یک مانور سیاسی بر علیه شوروی نیست بلکه مورد علاقه عمیق مردم آمریکا است. از آنچه در بالا تشریح گردید و نشان می‌دهد که شاه در روابطش با آمریکا از طرفی شخصاً سفیر آمریکا را تنها می‌پذیرفت و با رئیس‌جمهوری مکاتبه مستقیم داشت و از طرف دیگر از سفیران ایران در واشنگتن گزارش مستقیم و بدون اطلاع وزارت امور خارجه می‌خواست و این که باز شخصاً و تنها شخصیت‌های آمریکایی را که به ایران می‌آمدند (سناتور، کنگرسمن، صاحبان صنایع، روزنامه‌نگاران برجسته و غیره) می‌پذیرفت می‌توان نتیجه گرفت که می‌خواست اطلاعات وزارت امور خارجه درباره روابط ایران و آمریکا فقط در حدود روابط سیاسی رسمی باشد و اطلاعات مقامات نظامی در حدود روابط نظامی و اطلاعات وزارت دارایی و امور اقتصادی و سایر وزارتخانه‌های مالی و بازرگانی و فنی در حدود کارهای خودشان و تمام اطلاعات در اختیار وزارت امور خارجه نباشد مگر تا آن قدر که خودش در مواردی دستور دهد که وزارت خارجه را نیز مطلع کند.

درباره سفر «کارت» به تهران در شب سال نو پارسال و مذاکرات رسمی که شد باید یادآور شوم که اظهارات و خواسته‌های شاه در حدود همان مذاکرات چند ماه پیش واشنگتن بود ولی از طرف آمریکاییها و با تشریح برژینسکی سیاست تازه‌ای بیان گردید که همان لزوم کمک به کشورهای هر منطقه از طرف همسایگان متمکن و مجهز آن منطقه می‌باشد زیرا آنها هستند که در مرحله اول و مستقیماً سود آن را خواهند دید. این سیاست که البته تعهداتی برای ایران نسبت به همسایگان می‌تواند ایجاد کند و در مقابل بار کمک‌های آمریکا را سبک کند قابل بررسی تشخیص داده شد ولی مورد تأیید فوری قرار نگرفت. شاه و «کارت» پیش از جلسه مذاکرات رسمی یک جلسه مذاکره دو به دو نیز داشتند.

روش‌های نفوذ آمریکا در ایران

تا آنجا که من در تجربه و در عمل دیده‌ام دولت آمریکا برای پیشبرد سیاست و یا اعمال نفوذ در مسئله‌ای از ابتدا رسماً اقدام نمی‌نماید و کار در چندین مرحله و با دخالت از ناحیه‌های مختلف پیشرفت می‌کند. معمولاً اولین اشاره از سوی یک شخصیت آمریکایی (روزنامه‌نگار بنام، استاد مشهور، کنگرسمن، سناتور، ژنرال و فرمانده سرشناس...) که به ایران آمده و یا از ایران عبور می‌کند و با توجه به شخصیتش سفیر آمریکا برایش وقت ملاقات با شاه گرفته انجام می‌گیرد. گاهی نیز ممکن است این اشاره اولیه از طرف یک گروه یا هیأتی بشود. معمولاً این قبیل افراد یا هیأتها پس از ملاقات با شاه با نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه و وزیران دیگری که کارشان مربوط به او

است نیز ملاقات می‌کردند و اشاراتی به مطالبی که با شاه به میان گذاشته بودند می‌کردند. سپس سفیر آمریکا با توجه به شخصیت آن فرد یا هیأت دعوتی به ناهار یا شام و یا پذیرایی وسیع‌تری ترتیب می‌داد که آنان را با مقامات و افراد ایرانی آشنا سازد و البته افراد ایرانی طوری انتخاب می‌شدند که مفید واقع شوند. در این دعوتها نیز اشاراتی به مطالبی که با شاه و دیگر مقامات دولتی به میان گذاشته شده بود می‌گردید که طبعاً میهمانان ایرانی کنجکاو می‌شدند و میان خود به بحث درباره آن موضوع می‌پرداختند و خبر آن تا اندازه‌ای میان افراد مختلف پخش می‌گردید. اغلب نیز دیده می‌شد که از سفیران ایران در کشورهایی که آن افراد یا هیأت آمریکایی به آنجا رفته بودند خبر می‌رسید که آنها از سفیر دیدن کرده و مطالب را به اطلاع او رسانیده‌اند. بالاخره سفیر ایران در واشنگتن گزارش می‌داد که آن فرد یا هیأت در مراجعت به آمریکا در مصاحبه با روزنامه‌ها چه گفته و در ملاقاتی که با خود سفیر نموده‌اند، راجع به سفرشان به ایران و ملاقات با شخصیت‌های ایران چه مطالبی بیان کرده‌اند.

قدم بعدی معمولاً این بود که یکی از کارمندان سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آمده و با رئیس اداره چهارم سیاسی (که مسئول روابط با آمریکا است) و در جریان ملاقاتی که با وزیر خارجه صورت گرفت می‌باشد و تلگرافهای واصله را دیده است و به احتمال قوی در مهمانی سفیر آمریکا حضور داشته است ملاقات می‌نمود و درباره مطالبی که اشاره شده بود یا موضوع خاصی که بیان گردیده بود توضیحات بیشتری می‌داد و در پاره‌ای موارد اطلاعات تفصیلی در اختیار می‌گذاشت و چه بسا آنچه را در روزنامه‌ها و مطبوعات آمریکا راجع به آن منتشر شده بود تسلیم می‌نمود. معمولاً این اطلاعات تفصیلی را نیز برای عده‌ای از افراد و شخصیت‌های ایرانی می‌فرستادند و به این ترتیب در طول مدتی که به نظر خودشان مناسب دیده می‌شد بذر موضوع موردنظر (سیاسی یا اقتصادی یا فنی یا مالی و بازرگانی) کاشته و آبیاری شده بود. بعد از این مرحله نوینی آغاز می‌شد بدین معنی که مرتباً از اطراف و جوانب سؤال می‌شد که بالاخره نظر دولت ایران نسبت به آن موضوع چیست. سؤال در روزنامه‌ها نیز می‌شد و به تهران منعکس می‌گردید. سفیر آمریکا با تأکید به این که از دولت خود دستوری ندارد اظهار تمایل می‌نمود که برای اطلاع خودش بداند نظر دولت چیست و آیا اصولاً نظری اتخاذ شده است؟ در واشنگتن نیز خصوصی از سفیر ایران سؤال می‌کردند و شاید بدون اصرار و تأکید اظهار می‌داشتند که چه خوب بود اگر دولت ایران زودتر نظری بیان می‌نمود.

البته تمام این جریانات در «شرفیابی» روزانه وزیر امور خارجه به شاه گزارش می‌شد و تردیدی نیست که مقامات مختلف اطلاعاتی نیز اطلاعات خود را که به دست آورده بودند گزارش می‌دادند و موضوع در فکر شاه که قطعاً با افراد و مسئولان مربوطه مشورت کرده بود روشن

گردیده بود و یا خود او بود که نظر و تصمیمش را هر وقت مناسب بداند اعلام نماید و از طریق یا طرقي که مصلحت بداند به اطلاع آمريکاييها برساند.

بدیهی است در مواردی که ایجاب می‌کند اقدام‌هایی هم بشود (مثلاً مذاکره برای سفارش تأسیسات فنی بشود یا امضاء سندی برای خرید اجناس یا دستگاه‌هایی صورت بگیرد) مستقیماً به دستگاه‌های مسئول دستور می‌داد و شرایط را برایشان معین می‌نمود. دستگاه مسئول که با آمريکاييها وارد مذاکره می‌شد به نوبه خود موظف بود که مرحله به مرحله شاه را مطلع و از خواسته‌ها و شرایط مختلف آمريکاييها آگاهش نماید و برای ادامه مذاکرات دستور بگیرد و کار به همین نحو ادامه داشت تا به نتیجه نهایی برسد. در آن موقع معمولاً وزارت امور خارجه را نیز مطلع می‌نمودند (یعنی اگر به وسیله مطبوعات خبر منتشر نمی‌گردید) تا سفارت ایران در واشنگتن و احتمالاً سفارتخانه‌های دیگر را هم در جریان بگذارد.

سیاست‌های کلی آمریکا درباره ایران

آنچه مربوط به سیاست آمریکا نسبت به ایران است تا اندازه‌ای برای ما روشن است و می‌توان آن را به شرح زیر بیان نمود. قبلاً باید تصریح نمود که خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا با تغییر رئیس‌جمهوری که از حزب جمهوری‌خواه باشد یا دموکرات تغییر نمی‌کند و به اصطلاح خودشان «Bipartisan» یعنی مورد توافق هر دو حزب است.

قبلاً ضمن تشریح سیاست عمومی آمریکا گفته شد که بعد از شرکت آمریکا در دو جنگ جهانی، آمريکاييها پی به اهمیت ایران از جهات مختلف بردند و ایران را در سیستم پیمانهای دفاعی منطقه‌ای طوری گنجانند که گفته شد «سنتو» برای ایران به وجود آمده است. این نیست مگر شناسایی موقعیت جغرافیایی فوق‌العاده مهم ایران که از طرفی راه ارتباط سه قاره است (آسیا، اروپا و آفریقا) که در طول تاریخ مورد استفاده قوما و لشکرهای مختلف قرار گرفت و از طرف دیگر راه دسترسی به اقیانوس هند می‌باشد. از این گذشته ایران در این منطقه یک کشور پرجمعیتی است که مردم آن دارای فرهنگ کهن می‌باشند و زبان فارسی در کشورهای همسایه نفوذ دارد و فهمیده می‌شود و خود ایرانیان از نظر نژادی باهوش هستند و همیشه در طول تاریخ خیلی متحرک بوده و به نقاط دوردست مسافرت می‌کردند و افکار و عقاید را هر جا می‌رفتند پخش می‌کردند. اخیراً هم با اهمیتی که موضوع انرژی در جهان پیدا کرده و با نفوذی که یک کشور نفت‌خیز و دارای ذخایر عظیم گاز می‌تواند اعمال کند و درآمد و قدرت خرید هنگفتی به دست آورد ایران به صورت یک قدرتی درآمده که آمريکاييها کاملاً به اهمیت آن پی برده‌اند.

گرفتاریهای انگلستان از نظر اقتصادی و اجتماعی در سال‌های اخیر و لزوم اتخاذ یک سیاست

صرفه‌جویی آن کشور را بر آن داشت که در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۰ سیاست به اصطلاح «شرق سوئز» را اتخاذ نماید و به حضور نظامی خود از آبراه سوئز به شرق پایان دهد. این سیاست در منطقه وسیعی و به خصوص در منطقه خلیج فارس با تمام اهمیتی که از نظر ذخائر نفت دارد خلائی تولید می‌نمود که در بعضی کشورهای غربی وارد کننده محتاج نفت تولید خطر می‌نمود و می‌بایستی این خلأ طوری پر شود که موجب عکس‌العملهایی نگردد. ایران در این منطقه تنها کشوری بود (و خود انگلستان آن را قبول داشت) که بدون تولید عکس‌العمل شدید و بدون خروج برای کشورهای غربی ذیعلاقه می‌توانست این نقش را به عهده بگیرد. گذشته از این ایران می‌توانست با داشتن نیروی دریایی و نیروی هوایی قوی راههای دریایی را تا خود اقیانوس هند زیر نظر داشته و امنیت آن را تأمین نماید و از این نظر نیز وظیفه نیروهای دریایی کشورهای غربی (آمریکا - انگلیس و فرانسه) را در اقیانوس هند سبک کند و همچنین مخارج آن کشورها را.

بحران و رکود اقتصادی تنها در انگلستان نیست بلکه آمریکا نیز از اثرات آن که همچنان ادامه هم دارد ضرر می‌بیند و دلار ارزش و قدرت خرید خود را از دست می‌دهد و بیکاری گذشته از ضررهای مالی آن برای اقتصاد کشور ضررهای فاحشی از نظر اجتماعی می‌زند که آینده را تهدید می‌نماید. ضمناً اگر به یاد داشته باشیم که انتخاب رئیس‌جمهوری در آمریکا هر چهار سال صورت می‌گیرد و وضع اقتصادی و اجتماعی اگر نامساعد باشد اثر مستقیم در آراء مردم می‌گذارد و احزاب را برای رسیدن به نماینده‌شان به مسند ریاست جمهوری نگران می‌سازد می‌توانیم به دشواری مسائل داخلی آمریکا پی ببریم.

به طور کلی تر و وسیع‌تر پایه زندگی سیاسی در کشورهای دموکراسی غربی بر بالا بردن سطح زندگی مردم است و حزبی دولت و زمام کار را در دست خواهد داشت که بتواند پیوسته در بالا بردن سطح زندگی مردم موفق باشد. کشورهای کهن اروپایی مانند فرانسه و انگلیس که پایه‌گذار امپراطوریهای مستعمراتی از قرن ۱۶ بودند ثروت ملی و سطح زندگی مردمشان را با استثمار مستعمره‌های آفریقایی و آسیایی و تا مدتی آمریکایی تأمین می‌نمودند ولی در دنیای امروز که دیگر استعمار به شکل قدیم ممکن نیست استثمار باید به صورت دیگری بشود.

پس آمریکای امروزه با وضع اقتصادی و اجتماعی که اشاره شد چگونه باید برای احیای اقتصاد خود و بالا بردن سطح زندگی مردم بکوشد؟ تنها راه موجود سیاست نئوکلیالیسم یا استعمار نو است که امپریالیسم نیز (میعادگاه امپراطوریهای استعماری گذشته) نامیده می‌شود. این سیاستی است که با حفظ ظاهر استقلال کشورهای توسعه نیافته آنها را از یک طرف به صورت فروشنده یک نوع کالا در می‌آورد (مانند کشورهای آمریکای مرکزی که به تمسخر آنان را جمهوری موز می‌خوانند چون تنها تولیدشان موز است که آمریکاییها به هر قیمت که بخواهند از آنها می‌خرند) و

از طرف دیگر آنها را به صورت بازار کالاهای ساخته و صنعتی خود درمی‌آورند که به هر قیمت می‌خواهند به آنها می‌فروشند.

آمریکا که علاوه بر پی بردن به اهمیت ایران به قدرت خرید ایران در سالهای اخیر نیز پی برده است با وضع اقتصادی خود باید راههایی را پیدا کند که هر چه بیشتر کالا به ایران بفروشد. بهترین فروش، کالاهای نظامی است چون گذشته از این که هر سال پیشرفته‌تر و گرانتر می‌گردد طبیعت آن نیز این است که باید پیوسته تجدید شود. پس برنامه تسلیحات ایران تنها یک برنامه دفاعی منطقه‌ای خاورمیانه و تنها یک برنامه گذاردن یک سد در مقابل کمونیسم نبوده بلکه در چهارچوب برنامه وسیع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آمریکا می‌باشد.

با این سیاست آمریکا هم از نظر سیاسی و امنیتی از ایران استفاده می‌نماید و منت هم می‌گذارد مانند اظهارات «پرزیدنت نیکسون» که در مراجعت از مسکو در تهران به شاه وعده داد ایران هر چه بخواهد در اختیار خواهد گذاشت و هم با فروش میلیاردها دلار اسلحه‌های پیشرفته و اعزام هزاران کارشناس به ایران برای نگاهداری و راه استفاده از آن کارخانه‌های خود را به کار می‌اندازد و برای کارگران کار تولید می‌نماید. بدیهی است تنها فروش کالاهای نظامی مطرح نبوده بلکه ساختن پایگاهها و فروش کارخانجات صنعتی مونتاژ که دائماً محتاج به خرید قطعات می‌باشد نیز قسمت دیگری از این سیاست است که هیچ ضرر اقتصادی برای آمریکا ندارد و امکانات زیادی از جهات مختلف در اختیار آن می‌گذارد.

پس از این بررسی کلی اکنون ببینیم سیاست «امپریالیسم» یا «استعمار نو» آمریکا در ایران چه شکلی دارد و چگونه اجرا شده است. این بررسی را باید در زمینه‌های مختلف نمود. به طوری که در بالا اشاره شد هدف آن است که از یک طرف کشور را تولید کننده و فروشنده فقط یک نوع کالا یا محصول عمده بنمایند تا مجبور باشد شرایط خریدار را بپذیرد و از طرف دیگر احتیاجات مصرفی کشور را (مخصوصاً احتیاجات غیرسنتی) را با به وجود آوردن یک طرز زندگی نوین و غیرسنتی) به صورت تنها فروشنده تأمین نمایند و آن را به قیمت و شرایطی که می‌خواهند بفروشند.

در زمینه تولید و ثروت ملی تردیدی نیست که ایران دارای منابع نفتی و گاز بسیار غنی است ولی برنامه صنعتی کردن ایران و تجهیز کشور برای آنچه معروف شد به «اقتصاد بدون نفت» پیش‌بینی ایجاد صنایعی را می‌نمود که پایه صنایع دیگر باشد و مهم‌ترین آن صنایع فولادسازی است که «صنعت مادر» نامیده می‌شود. جالب است که ایران سالها کوشید کارخانه ذوب آهن از آمریکا خریداری کند (و از کشورهای غربی دیگر) ولیکن با استدلالهایی موافقت نمی‌کردند تا این کار با شوروی انجام گرفت.

صنایع نوین که در ایران ایجاد گردیده بیشتر صنایع «مونتاژ» است که با وارد کردن قطعات پیش‌ساخته می‌تواند کار کند و به علاوه همان صنایع محتاج به قطعات یدکی است که آن نیز باید وارد گردد.

صنایع نظامی گذشته از سرمایه‌گذاری ابتدایی هنگامی که برای خرید ماشین‌آلات و تأسیس آن باید نمود محتاج به مهندسان و کارگران فنی به تعداد زیاد است که قیمت تولید را خیلی بالا می‌برد و به علاوه با توجه به پیشرفت و سلاح‌های نوین باید هر چند سال کارخانه‌های موجود را تکمیل و یا تأسیسات و ماشین‌آلات کاملاً جدیدی را به جای آن خریداری نمود.

موضوع به دست آوردن قطعات یدکی از انواع خیلی پیشرفته فنی که نمی‌توان در ایران تولید نمود (نه تنها برای آنکه صنایع ما آن قدر پیشرفته و مجهز نیست بلکه از نظر «حق تولید» (یا به اصطلاح لایسنس Licence آن) موضوع دیگری است در زمینه احتیاج به واردات از آمریکا.

موضوع واردات تنها منحصر به تأسیسات صنعتی نیست بلکه در قسمت خدمات نیز اهمیت و تأثیر بسیار دارد. به طور مثال نگاه‌داری و تعمیر ماشین‌آلات و دستگاه‌های پیشرفته مانند کامپیوترها یا سرویس کردن و آماده به پرواز داشتن هواپیماهای غیرنظامی و غیره... موجب استخدام و پرداخت حقوقها و کارمزدهای سنگین به کارگران فنی خارجی می‌شود.

مواد خوراکی غیرضروری و تفننی (مانند مخصوصاً نوشابه‌های غیرالکلی) که مواد اولیه آن لاقبل باید وارد شود و (اجازه تولید) حقوقی که برای تولید آن پرداخته می‌شود هنگامی که طرز زندگی نوین مردم بر آن عادت کرده باشد و نتوان از مصرف آن خودداری نمود یکی دیگر از موارد «استعمار نو» است.

حال اگر از قسمت صنایع و خدمات گذشته و به محصولات کشاورزی پردازیم خواهیم دید ایران که در گذشته صادرکننده برنج و گندم بوده و سایر مواد خوراکی ضروری را به اندازه مصرف کشور تولید می‌نموده اکنون علاوه بر آنکه برنج و گندم از آمریکا (و بعضی کشورهای دیگر) وارد می‌نماید واردکننده گوشت و روغن نباتی و شکر و لبنیات و میوه و خیلی مواد خوراکی غیرضروری دیگر نیز می‌باشد که باید بهای هنگفت آن از صادرات تأمین گردد و تنها صادراتی که درآمد آن جوابگوی این احتیاجات است صادرات نفت می‌باشد زیرا درآمد صادرات کالاهای سنتی مانند فرش تکافو نمی‌کند و درآمد از صادرات دیگر بسیار ناچیز است.

کشوری که برای خوراک روزانه مردم خود محتاج به وارد کردن باشد و در مقابل کالای صادراتی اش تقریباً منحصر به فرد باشد در روابطش با کشوری که دارای یک اقتصاد بسیار مجهز و متشکل است و بزرگ‌ترین بانکها و بورسهای تجاری و شرکتهای حمل و نقل و شرکتهای بیمه را در اختیار دارد قوی نخواهد بود. مگر ورق برنده خود را که یکی دارا بودن نفت و گاز

است در دنیایی که احتیاج حیاتی به انرژی دارد و دیگری موقعیت جغرافیایی بسیار مهم در دنیای رقابت بین دو بلوک سیاسی و دو ابرقدرت خوب مورد استفاده قرار دهد.

روابط ایران و انگلیس

روابط ایران و انگلستان روابط دیرینی است و شروع آن به زمان صفویه می‌رسد ولی این روابط همیشگی نبود و به صورت غیر مرتب با مبادله نامه و پیغامهایی بین پادشاهان دو کشور به وسیله سفیرانی انجام می‌گرفت. اول بار که دولت انگلستان در ایران سفارت ایجاد نمود و سفیر مقیم اعزام داشت در زمان فتحعلی شاه قاجار بود. در آن زمان شاه ایران با ناپلئون امپراطور فرانسه توافق کرده بود که به قشون فرانسه (بعد از فتح روسیه) اجازه دهد که با استفاده از راهها و امکانات ایران به هند برود و امپراطوری انگلستان را در حساس‌ترین نقطه‌اش در هم شکنند. شاه ایران خواستار سهمی شده بود و برای همکاری نظامی با فرانسه از ناپلئون خواستار تعلیم دادن افسران و ارتش ایران به سبک فرانسوی (که همه جا پیروز بودند) گردیده بود. ناپلئون هم هیأت نظامی مجهزی به ریاست ژنرال گاردان برای این کار و طرح نقشه‌های لازم برای عبور نیروهای مشترک از خاک ایران به سوی هند به ایران اعزام داشت. با شکست ناپلئون در روسیه نقشه تسخیر هند فراموش شد ولی انگلستان فراموش نکرد که یکی از راههای به زانو درآوردن قدرت و اقتصاد انگلیس عبور دادن یک ارتش مجهز از راه ایران به هند است و چون روسیه بعد از شکست ناپلئون قشون بزرگ و مجهز و جنگ‌دیده‌ای داشت و شروع به جنگ با ایران برای به دست آوردن گرجستان و قفقاز نموده بود خطر امکان حمله روسیه به هند، انگلستان را نگران ساخته بود.

بعد از شکست‌های ناپلئون دو امپراطوری فاتح انگلیس و روس به فکر مستعمره‌گیری در آسیا افتادند و رقابتهای خود را آغاز نمودند که ایران و عثمانی در شمال و در جنوب قسمتهای بزرگی از ولایات خود را از دست دادند.

انگلستان امیر افغانستان را تشویق به خواستن استقلال نمود و هنگامی که ایران هرات را محاصره نمود و بعد در شرف گرفتن آن بود نیروی دریایی انگلستان بوشهر را اشغال و جزایر ایرانی خلیج فارس را گرفته و از بوشهر شروع به حمله به داخل کشور نمود. بعداً در سال ۱۸۵۹ در کنفرانس پاریس ایران را وادار به امضاء قرارداد شناسایی استقلال افغانستان نمود.

رقابتهای انگلیس و روس همچنان در آسیا و ایران ادامه داشت. انگلستان توانست در سال ۱۹۰۵ با کمک‌هایی که به ژاپن برای تعلیم و تشکل نیروی دریایی آن دهد روسیه را دچار شکست نظامی نموده و برای مدتی جلو پیشرفتهای آن را در آسیا بگیرد ولی ابرهای تیره‌ای که در اروپا با بالا گرفتن قدرت امپراطوری آلمان جنگ جهانی اول را وعده می‌داد و برای انگلستان و روسیه

هر دو لازم بود که جبهه مشترکی بر علیه آلمان تشکیل دهند به فکر تقسیم ممالک آسیایی افتادند و در مورد ایران به قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران پرداختند. بعد از جنگ جهانی اول و پیش آمد انقلاب کبیر، روسیه قدرت خود را از دست داده بود و انگلستان از موقع استفاده نموده، سعی کرد با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ ایران را به صورت تحت‌الحمایه خود درآورد. پیروزی انقلاب در روسیه و فعالیت مجدد اتحاد جماهیر شوروی در سطح جهانی و قرارداد ۱۹۲۱ با ایران و امتیازهایی که دولت شوروی به ایران می‌داد وجهه و محبوبیتی برای همسایه شمال ایجاد نمود که در مقابل تنفر نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس را وادار به تغییر سیاست نمود. از آن پس و با خلع پادشاه قاجار و کودتا و سلطنت پهلوی سیاست ایران نیز تغییر یافت و ایران با شروع رفرمهایی در داخل کشور و با تشویق و کمک‌های انگلستان در نظر بود که شوروی قوی شود که خود سدی در سر راه هند در مقابل شوروی باشد. پیمان سعدآباد به صورت پیمان دفاعی منطقه‌ای به مباشرت انگلستان روی این سیاست تشکیل گردید. این سیاست همچنان ادامه داشت تا خطر نوظهور آلمان نازی پدید آمد. پس از شروع جنگ جهانی دوم و پیشرفت‌های برق آسای نیروهای آلمان در اروپای شرقی و در داخل خاک روسیه بار دیگر دو حریف کهنه بر علیه حریف تازه متفق شدند و چون راه‌های اروپا در اشغال آلمانها بود و راه خاور دور برای رساندن کمک به شوروی طولانی بود تصمیم گرفتند که از راه‌ها و راه آهن ایران استفاده کنند. در آن موقع با وجود اعلام بی‌طرفی ایران از حضور تعدادی آلمانی در ایران که می‌گفتند برای متفقین تولید خطر می‌نمایند استفاده کرده و ایران را اشغال نمودند و شاه را تبعید کردند. سالهای جنگ با شاه جوان که دخالتی در امور نداشت می‌گذشت و ایران هنگام کنفرانس سران متفقین در تهران (۱۹۴۳) توانست تعهدی از آنها بگیرد که پس از پیروزی تا شش ماه خاک ایران را تخلیه خواهند نمود. بعد از پیروزی، انگلستان که در اثر جنگ صدمه و خسارات طاقت‌فرسایی دیده بود دیگر نتوانست نقش پیشین خود را به صورت یک ابرقدرت ادامه دهد و به خصوص در ایران به تدریج به صورت کشوری که نقشه‌های سیاسی ندارد ولی دارای نفوذ و منافع اقتصادی بزرگی می‌باشد درآمد که آن هم با جریانات ملی شدن نفت و جریان دعوای انگلیس علیه ایران در دادگاه لاهه و شورای امنیت و محاصره اقتصادی ایران در آن هنگام باز به ضرر انگلستان تمام شده و به نفع آمریکا درآمد.

انگلستان سپس در پیمان «سنتو» به صورت متفق غربی همراه با آمریکا وارد شد: ۱۹۵۸. (ولی نباید نادیده گرفت که «پیمان بغداد» که پدر «سنتو» است به کوشش انگلیس تشکیل گردید.) در حال حاضر روابط ایران و انگلستان در همه زمینه‌ها وسیع است و گرچه قرارداد جدیدی حاکم بر این روابط نمی‌باشد با حس عملی که انگلیسیها در کارها دارند روابط در حال توسعه است و جریان خود را دارد. روابط نظامی با توجه به عضویت در سنتو وسیع است و دولت ایران

خریدهای بزرگی مخصوصاً در زمینه تسلیحات نیروی دریایی و تانک و دستگاههای سیستم ضد هوایی از انگلستان نموده است و افسران و واحدهای ایران را در این زمینه‌ها تعلیم می‌دهند. در روابط بازرگانی انگلستان در درجه سوم بعد از آلمان فدرال و آمریکا قرار دارد ولی بانکها و شرکتهای بیمه انگلیسی از دیگران فعال‌ترند (درآمدهای نامرئی). روابط فرهنگی بسیار وسیع است و بعد از آمریکا تعداد دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی در انگلستان از همه کشورها بیشتر است. همچنین مؤسسات فرهنگی و آموزشی انگلیس در ایران خیلی فعال می‌باشند. در انگلستان نیز مانند آمریکا تعداد «خوش‌نشین» ایرانی زیاد است که روابط مردم دو کشور را در سطح مشخصی زیاد کرده است.

آنچه در پوشش وجود دارد رقابت انگلستان با متفقد آمریکا در ایران است. معروف است که یک سیاستمدار انگلیس گفته «انگلستان دوست و دشمن ندارد. انگلستان منافع دارد.» این گفته درباره سیاست انگلیس در ایران در مقابل آمریکا صدق می‌کند. انگلستان از این که آمریکای تازه وارد نفوذ و منافع بیشتری در ایران داشته و سود بیشتری ببرد دلخوش نیست و در پوشش، رقابت شدیدی بین آن دو وجود دارد. اصولاً انگلیسیها با تجربه بیشتر و آشنایی بیشتری که با مشرق زمین دارند و با نفوذ تبلیغات زیرکانه در این کشورها و منجمله در ایران موفق شده‌اند که با وجود نداشتن امکانات پیشین راه خود را در همه زمینه‌ها باز نگاه دارند. اکنون بار دیگر مسئله نفت ایران مطرح است با تمام اهمیت اقتصادی جهانی که دارد، و رقابت انگلیس با آمریکا در ایران در این زمینه جریان دارد که هنوز انتهای آن دیده نمی‌شود ولی این بار به نظر می‌رسد که انگلستان با در دست داشتن منابع نفتی دریای شمال که ممکن است بتواند احتیاجات داخلی خود انگلیس و مقداری از احتیاجات کشورهای اروپای غربی را جوابگو باشد ورق مؤثری در گفتگوهای جهانی نفتی در دست داشته باشد.

روابط سیاسی ایران و اسرائیل

روابط ایران با اسرائیل روابط سیاسی رسمی (دوژوره) نیست بلکه از همان ابتداء تأسیس دولت اسرائیل و ورود آن به عضویت سازمان ملل متحد دولت ایران که به احترام دول عرب و مسلمان از شناسایی رسمی اسرائیل خودداری نموده بود روی این فکر که نمی‌توان یک واقعیت سیاسی را نادیده گرفت با دولت اسرائیل روابط به اصطلاح (دوفاکتو) برقرار نمود. بدین ترتیب بدون داشتن روابط سیاسی رسمی دو دولت عملاً روابطی دارند ولی نه از طریق رسمی و با اعزام سفیر. دولت ایران موافقت نمود که «آژانس یهود»^۵ که یک سازمان یهودی جهانی است و در همه کشورها نماینده دارد و فعالیت عمده‌اش مهاجرت دادن یهودیان محل به اسرائیل می‌باشد در

تهران یک دفتر نمایندگی باز کند و دولت اسرائیل پذیرفت که دولت سوئیس حافظ منافع ایران در اسرائیل باشد و در سفارت سوئیس در آنجا دفتری بنام «دفتر حفاظت منافع ایران» تأسیس شود. آن دفتر که در شروع کار در رأس آن یک کارمند سوئسی سفارت قرار داشت چون به تدریج کارش زیاد شد و با تعداد یهودیان ایرانی که به اسرائیل مهاجرت نموده بودند و مواجعات زیادی می‌نمودند و همچنین با توسعه‌ای که روابط دستگاه‌های مختلف ایرانی با اسرائیل یافته بود و همچنین توسعه روابط بازرگانی و این که کارها به زبان فارسی می‌باید انجام گیرد دولت سوئیس تقاضا نمود یک مأمور ایرانی در آن «دفتر حفاظت» گمارده شود که سفارت سوئیس او را به عنوان یک دیپلمات سوئسی به وزارت خارجه اسرائیل معرفی نماید. این کار انجام شد ولی توسعه روابط به زودی آن دفتر را به صورت یک نمایندگی کوچک درآورد که در رأس آن مأموری با مقام «رایزن» تعیین می‌گردید. نام آن نمایندگی در وزارت امور خارجه «برن ۲» می‌باشد^۶ به مناسبت نام پایتخت سوئیس و این که «برن ۱» سفارت ایران در خود سوئیس می‌باشد.^۷ در وزارت امور خارجه کارهای مربوط به روابط با اسرائیل در اداره هشتم سیاسی انجام می‌شود^۸ و مدیرکل سیاسی آسیا و آفریقا نظارت بر آن را دارد. این کارها تنها مربوط به مسائل و مشکلات یهودیان ایرانی مهاجر و روابط آنها با خانواده‌هایشان که در ایران مانده‌اند نمی‌باشد بلکه جنبه‌های بازرگانی و فرهنگی و پزشکی و همکاری در بعضی کارهای امنیتی و نظامی نیز دارد ولی این همکاریها در وزارت امور خارجه منعکس نمی‌شود.

اصولاً آنچه از روابط ایران و اسرائیل در وزارت امور خارجه دیده می‌شد سهم بسیار کوچکی از روابط موجود بود زیرا نمی‌بایستی از روابط «دوفاکتو» تجاوز نماید و موجب ایراد و گله در بخش کشورهای دوست که با اسرائیل در حالت جنگ بودند گردد.^۹ همکاریهای اسرائیل در زمینه کارهای امنیتی به طور سری و مستقیم با ساواک بود و منحصر به مبادله اطلاعات نبوده بلکه در قسمت تعلیم افراد چه در خود ایران و چه در اسرائیل انجام می‌گرفت. همچنین ارتش نیز رابطه‌هایی داشت که از نوع آن اطلاع ندارم ولی داشتن یک وابسته نظامی در نمایندگی «برن ۲» علامت آن می‌باشد.

اسرائیل نیز در مسائلی اطلاعات سیاسی می‌داد و به طور مثال بعد از انقلاب حبشه و بحرین در آفریقای شرقی نماینده آژانس یهود در تهران «لوبرانی» مرتباً اطلاعاتی راجع به حبشه و نآرامیها در اریتره و وضع سومالی و اوگاندا به وزارت امور خارجه می‌داد ولی دادن اطلاعات و تماس‌هایی در سطح بالا نیز انجام می‌گرفت و به طور غیرمستقیم در دربار سه سال پیش شنیدم که «موشه دایان» به تهران آمده و شاه او را پذیرفته است. همچنین «ایگال آلون» وزیر خارجه که از طرف شاه پذیرفته شد و با خود من یک «دیدار تشریفاتی» داشت. در بهار سال گذشته نیز بار دیگر در

دربار شنیدم که «بگین» شاه را ملاقات نموده است. به قراری که می‌گویند ترتیب این ملاقاتها که به طور کاملاً سری انجام می‌گرفته توسط ساواک داده می‌شده و بازدیدکنندگان را در باشگاه ساواک پذیرایی می‌نمودند که دور از انظار باشند. دو سال پیش نیز شاه خود مرا مأمور نمود که به اسرائیل بروم و در سطح بالا اطلاعات رسمی درباره نظریات اسرائیل راجع به «سرزمینهای اشغالی» غرب رودخانه اردن - غزه - و سینا کسب نمایم. با توجه به سری ماندن موضوع شخصاً با «لوبرانی» در منزل موضوع را به میان گذاشتم و او چند روز بعد موافقت «ایگال آلون» وزیر خارجه را اعلام داشت و قرار شد برای آنکه جلب نظر نکند مسافرت در تعطیلات عید انجام بشود که اشخاص زیادی از تهران بیرون می‌روند. این مسافرت چهار روز طول کشید و علاوه بر وزیر خارجه با «رابین» نخست‌وزیر و «پرس» رئیس حزب مخالف ملاقات و مذاکره نمودم. نظر آنها در آن موقع راجع به «سرزمینهای اشغالی» خیلی سخت و انعطاف‌ناپذیر بود و همان بود که در مجامع بین‌المللی اظهار می‌داشتند: راجع به سینا آمادگی استرداد را دارند ولی موکول به مذاکرات با مصر است. درباره غزه نیز با مذاکره مخالفتی ندارند ولی در خصوص سرزمینهای غرب رود اردن که اهمیت نظامی حیاتی برای اسرائیل دارد حاضر به هیچ‌گونه گذشت نمی‌باشند. در مراجعت از مسافرت به شاه گزارش دادم ولی هیچ دستوری نداد و دیگر حرفی در این باره نزد. تصور و حدس من این است که شاید پرزیدنت سادات یا ملک حسین از شاه خواسته بودند تحقیقات رسمی و دقیقی از دولت اسرائیل بشود.

درباره تماسهای پنهانی اسرائیل در ایران برای به دست آوردن اطلاعات و یا اقدامهایی که در نظر دارد باید چند منبع را در نظر داشت: اول یهودیان ایرانی به خصوص آنها که نزدیکانشان به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند و با آنها در تماس دائم می‌باشند. این افراد که مانند افراد دیگر ایرانی هستند و نمی‌شود تشخیص داد فعالیتشان در چه جهت و به منظور چیست و نمی‌توان به نگاه اول فهمید که یهودی هستند می‌توانند برای به دست آوردن اطلاعات موردنظر اسرائیل خیلی مفید باشند.

دیگر ایرانیانی هستند که برای معالجه در بیمارستانهای اسرائیل به آن کشور می‌روند. آنها را مورد توجه خاص قرار می‌دهند و در مدت نقاهت به طور ناخودآگاه (و در پاره موارد آگاه) با جلب دوستی آنان را آماده می‌کنند که برایشان منبع خبر شوند. گروه دیگری که ممکن است مورد استفاده قرار گیرد استنادی هستند که برای بررسی و تحقیقات علمی در رشته‌های مختلف به اسرائیل دعوت می‌شوند. همچنین بازرگانان که ممکن است امید سود آنها را منحرف سازد.

تردید نیست که اسرائیلی‌ها افرادی را نیز در وزارت امور خارجه دارند که اطلاعاتی در اختیارشان می‌گذارند. این افراد حتماً کسانی نیستند که یا در اداره هشتم سیاسی کار می‌کنند و یا

در نمایندگی «برن ۲» مأمور بوده‌اند و ممکن است سرویس‌های اطلاعاتی وسیع اسرائیل آنها را در جاهای دیگر به دام انداخته باشند ولی این قبیل افراد به احتمال قوی خواهند توانست درباره آنان اطلاعاتی بدهند.

پانوشتها

- ۱- حتی گفته می‌شود که برای انتخاب مجدد نیکسون مبالغی به کمیته تبلیغات انتخاباتی حزب داده بود.
- ۲- این ترس از کمونیسم و امکان اشاعه افکار کمونیستی در ایران چیزی بود که همیشه فکر و عکس‌العمل‌های شاه را هدایت می‌کرد و در مذاکرات همیشه به میان می‌آورد و روی آن سیاست خود را توجیه می‌نمود.
- ۳- در این خصوص به دستور شاه در حدود ده سال پیش به سفیران ایران در کشورهای غربی بخشنامه شد که نامه‌ای به عنوان سفیر آمریکا تهیه نمایند و در صندوق آهنی کارهای سری نگاه دارند تا اگر روزی از طرف شوروی به ایران تجاوز شد و تهران نتوانست اقدامی کند سفیران ایرانی آن نامه را به سفیر آمریکا (و در واشنگتن به وزیر خارجه آمریکا) تاریخ‌گذاری کرده به مقصد بفرستند. این بخشنامه بار دیگر به دستور شاه سه سال پیش باز صادر گردید.
- ۴- با داشتن سفیری در تهران چون هلمز این موضوع خیلی تعجب‌آور است.

۱۳۴

* British Petroleum.

- ۵- نمایندگان آژانس یهود در ایران که آنها را در کار دیده‌ام: ۱- پروفیسور «دوریل» Doriel او از یهودیان اروپایی‌نژاد بود و بیشتر جنبه استادی داشت و ظاهراً فعالیت زیادی نمی‌نمود. ۲- «مئیر عزری» که اصلاً یهودی اصفهانی بود و زبان فارسی زبان مادریش بود و آشنایان زیادی داشت. او در اسرائیل نماینده کنست (مجلس ملی) بود و در ایران فعالیت زیادی داشت. عزری با علم وزیر دربار نزدیک بود و شاه او را می‌پذیرفت. ۳- «لورانی» تا تابستان گذشته در تهران بود. او متخصص امور آفریقا بود ولی در ایران نیز به اوضاع آشنا شده بود و فعال بود.
- ۶- رؤسای نمایندگی «برن ۲» نیز صادق صدریه و در پنج سال اخیر مرتضی مرتضایی بوده‌اند. ممکن است بین این دو نفر شخص دیگری نیز برای مدتی ریاست آن دفتر را داشته ولی اطمینان ندارم و ممکن است اشتباه کنم. البته تعداد زیادی کارمند دفتر نیز طی سالها به اسرائیل اعزام شده‌اند که اسامی آنان را می‌توان از کارگزینی خواست.
- ۷- علاوه بر کارمندان وزارت امور خارجه وابسته نظامی و یک عضو ساواک (و شاید هم بیشتر) نیز در آن دفتر رسماً زیر پوشش وزارت امور خارجه مأمور بوده‌اند که آنان هر کدام اطلاعاتی در زمینه فعالیت خودشان دارند.
- ۸- مدیرکل آسیا و آفریقا که بر اداره هشتم سیاسی نظارت دارد در سالهای اخیر صادق صدریه و سلطان حسین سندجی بوده‌اند. اسامی رؤسا و کارمندان اداره هشتم سیاسی را به خاطر ندارم.
- ۹- [درباره] رابطه وزارت امور خارجه با اسرائیلی‌ها ملاقاتهایی که در سال‌های گذشته سه بار دست داد ولی در این دو سال اخیر تجدید نگردید بدین ترتیب بود که وزارت خارجه اسرائیل هیأتی را که هر دو بار که آنها به تهران آمدند به ریاست معاون وزارت خارجه بود برای مذاکرات کلی (یا به اصطلاح دیدی از افق) (Tour d'horison) به تهران می‌فرستادند و در دو سه جلسه با هیأتی از وزارت امور خارجه به مذاکره و تبادل نظر می‌پرداختند. از طرف ایران هم ریاست هیأت به عهده معاون سیاسی وزارت امور خارجه بود. یک بار هم که هیأت از طرف ما به اسرائیل اعزام گردید ریاست آن را - اگر اشتباه نکنم - نصیر عصار معاون سیاسی وقت داشت. این رفت و آمدها که با اجازه قبلی شاه انجام می‌گرفت از نظر سری مانندن توسط ساواک ترتیب داده می‌شد تا نه در فرودگاه و نه در هتل محل سکونت

کسی به آن پی نبرد. مذاکرات گرچه عمومی و کلی بود (و منظور از اصرار اسرائیلی‌ها برای تشکیل این جلسات به طور مرتب و سالانه شاید آن بود که نوعی رابطه منظم سیاسی برقرار نمایند.) هیأت اسرائیلی سعی داشت اطلاعاتی درباره موضوعهایی که می‌دانستند ایران نسبت به آن توجه دارد بدهند.

کسانی که در هیأت ما شرکت داشتند علاوه بر معاون سیاسی که رئیس هیأت بود مدیرکل سیاسی آسیا و آفریقا و رئیس اداره هشتم سیاسی بودند ولی علاوه بر آنها اگر هیأت اسرائیلی افرادی از قسمت‌های فرهنگی و اقتصادی همراه داشت در هیأت ایرانی نیز مسئولان در همان رشته‌ها شرکت داده می‌شدند.

